

# ما سوراخ دعا را گم کرده‌ایم!

شهرنوش پارسی‌پور

نگاهی به

رگ تاک

گفتاری درباره نقش دین در تاریخ اجتماعی ایران  
نوشته دلارام مشهوری  
پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۸۱، چاپ چهارم.

به جای علامت تعجب به کار گرفته شده و خواننده را در هنگام خواندن دچار سرسام می‌کند.

مانده‌ام چه بنویسم. من مذهبی نیستم و در نتیجه دفاع از مذهب جزو مسئولیت‌های من محسوب نمی‌شود، اما از سویی دیگر در نگاهی به مجموعه جامعه ایرانی و نقشی که مذهب شیعه در شکل بخشی به آن داشته بر این باورم که این مذهب به طور کامل یک پدیده ایرانی و در نتیجه ساخته دست انسان ایرانی است، حالا ولو آن که عربی هم در این میانه در شکل بخشی به آن نقشی بازی کرده باشد. از سوی دیگر به این می‌اندیشم که ما در دنیا یک میلیارد مسلمان داریم. حالا اگر این مذهب بسیار بسیار عقب مانده و وحشی و زشت و قبیح است تکلیف این یک میلیارد نفر چه می‌شود؟ آیا همه‌ی آنها در ذات خود زشت و عقب مانده و وحشی هستند؟ و یا آن که خانم دلارام مشهوری به دلیل نفرتی که از جمهوری اسلامی دارد و به دلیل اعدام‌های ترسناک و نفرت‌انگیزی که در سال‌های نخست تشکیل جمهوری اسلامی انجام شده از هر ابزاری برای کوبیدن این جمهوری استفاده می‌کند و چون به راستی دچار این توهم شده که بنیاد و پایه تمام

در سوئد بودم که درباره این کتاب بحث شد. موفق شدم نسخه‌ای تهیه کنم و در بازگشت به امریکا آن را خواندم و حیرت کردم. البته من خانم دلارام مشهوری را نمی‌شناسم، اما چنین به نظر می‌رسد که این یک نام مستعار است. مباحث کتاب حول چند محور شکل گرفته: (۱) ابراز نفرت فراوان نسبت به اعراب وحشی که مذهب بدوی اسلام را به ایران آورده و تمدن بی نظیر و پیشرفته‌ی ایران را به نابودی کشاندند. (۲) ابراز نفرت فراوان نسبت به اعراب وحشی که مذهب بسیار ارتجاعی "شیعه" را درست کرده و ایرانیان را وادار کردند به این مذهب بگردند. (۳) اظهار علاقه شدید نسبت به باب و آئین بهایی به عنوان به وجود آورندگان یکی از پیشرفته‌ترین روش‌ها و اندیشه‌های مذهبی در ایران. (۴) دوباره ابراز نفرت فراوان نسبت به مذهب شیعه در هر صفحه و هر چند سطر و آخوندها را "عمامه به سران" خواندن.

(۵) استفاده از رقم قابل تاملی علامت تعجب که گویا علامت خطاب هم به آن می‌گویند، که البته در این کتاب



گرفتاری‌ها مذهب ارتجاعی و عقب مانده شیعه است، یقه این مذهب را گرفته. دلارام مشهوری بارها و بارها اعلام می‌کند که فرهنگ ایران هفت هزار ساله است. ایران هفت هزار سال است شهرنشینی به وجود آورده و بسیار با عرب‌های وحشی تفاوت دارد، اما از سوی دیگر در صفحاتی از کتاب می‌کوشد نشان دهد که ایرانیان الزاماً آریایی نیستند و جامعه‌ای مختلط هستند، بعد اما روشن می‌کند که ایرانیان آریایی از هجوم قبایل وحشی به اروپا جلوگیری می‌کردند و این نقشی است که روسیان هم آن را بازی کرده‌اند، بعد اما جرئت نمی‌کند از "قبایل وحشی" ترک حرف بزند، چرا که از کمیت عددی آنها در ایران با خبر است و چه بسا که خودش ترک زاده است و بنابراین وحشی فقط عرب است...

خلاصه دلارام مشهوری وارد همان هزارتویی شده که بسیاری از ایرانیان وارد آن شده‌اند تا ببینند که هستند، چه کاره هستند، نقش تاریخی‌شان چیست و بالاخره مسلمان هستند یا نیستند. یعنی یک جامعه از خود بیگانه که نسبت این از خود بیگانگی در این دو بیست سال اخیر بیشتر و بیشتر شده و به مرحله انفجار رسیده است. تا پیش از انقلاب همه و همه یقه‌ی شاه را گرفته بودند که اسباب تمام گرفتاری‌ها او است که اگر برود همه چیز درست خواهد شد. فکر کنم همین خانم دلارام مشهوری هم همین را می‌گفته. حالا روشن شده که نخیر، مشکل اصلی و اساسی اسلام است و تا اسلام نرود هیچ چیز درست نخواهد شد. اما دوست عزیز من به شما قول می‌دهم که اگر اسلام هم برود ما یقه‌ی جانشین آن، مثلاً آئین بهایی را خواهیم گرفت که همه گناهان به گردن آن است. چرا اینطور است؟ علتش فکر می‌کنم این است که ما سوراخ دعا را گم کرده‌ایم و درد را ریشه‌یابی نمی‌کنیم و در نتیجه همیشه یقه‌ی تظاهرات بیرونی و به اصطلاح روبنایی آن را می‌گیریم. از زمانی که من یک بچه بودم تا امروز همینطور یکسره شنیده‌ام که ما مردمانی بسیار پیشرفته و بزرگ بودیم که ناگهان "عرب‌های وحشی" آمدند و ما را درب و داغان کردند و تمدن بزرگ ما نابود شد. یکنفر هم از خودش نمی‌پرسد چرا شاپور ذوالاکتاف، یعنی شاپور صاحب‌شانه‌ها، کتف عرب‌ها را زنده زنده سوراخ می‌کرده و آنها را زنده زنده از سقف آویزان می‌کرده. اگر دقت کنید این عمل به اندازه مراسم صلیب کشیدن رومیان زنده و زشت است، اما عجیب این که در دوران بچگی ما این صفحات تاریخ را با افتخار در کتاب‌های درسی می‌نوشتند و ما هم مجبور بودیم بخوانیم. من بارها به این تکه از تاریخ منطقه توجه

کرده‌ام. اعراب ساکن یکی از تلخ‌ترین بیابان‌های عالم بودند. هیچ ممری برای ایجاد درآمد نداشتند. یک کار کشتی‌سازی کوچکی در کنار خلیج فارس انجام می‌دادند و با کشتی‌هاشان به سفرهای دریایی می‌رفتند و راه ادویه را حراست می‌کردند، که در اینجا سر و کله پادشاه ما پیدا شده و برای آن که خلیج فارس کاملاً مال او باشد شانه عرب‌ها را سوراخ کرده.

خانم دلارام مشهوری عزیز، درست چند نسل پس از این، شاپور و نواده‌اش گیر همین عرب‌ها افتادند و به عنوان برده و غلام به عربستان برده شدند. این وسط گرفتاری از کجا برمی‌خیزد؟ گرفتاری اینجاست که دوست من ما متوجه اصل مهمی در امر تاریخ نویسی نیستیم و آن مسئله جغرافیا و اکولوژی است. نه خانم دلارام مشهوری و نه بیل گیت با تمام ثروتش و نه ارشمیدوس با اهرم تاریخی‌اش این امکان را ندارند که عربستان را از کنار ایران بکنند و به جای دیگری پرتاب کنند. میلیونها سال است که این عربستان به ایران چسبیده و میلیونها سال بعد نیز همینطور چسبیده خواهد ماند، و روشن است که عقاید و نظریاتی که در این منطقه شکل می‌گیرند بیدرنگ در تمام منطقه منتشر خواهند شد و "جو" خواهند ساخت.

پس در نتیجه باید از دیدگاه دیگری به تاریخ نگاه کرد این روشی که ما تا به حال در پیش گرفته بودیم غلط است. تاریخ را باید به گونه دیگری نگاه کرد و من پیش از آن که وارد این بحث شوم به این نکته مهم اشاره می‌کنم: مذهب شیعه نه تنها یک مذهب ایرانی است، بلکه یک مذهب هفت هزارساله است و در زمانی به وجود آمده که شاید عرب‌ها هنوز در بیابان عربستان پخش نشده بودند. این مذهب گرچه امروز در ارتباط با اسلام قرار گرفته اما در حقیقت بسیار باستانی‌تر از آن است. یعنی در حقیقت اگر آئین یهود "پدر اسلام" تلقی می‌شود (اشاره دارم به حضرت ابراهیم که پدر هر دو قوم محسوب می‌شود) آئین شیعه مادر این مذهب محسوب می‌شود. این نکته‌ای است که خانم دلارام مشهوری حتی یک لحظه به آن فکر نکرده است. من در زیر کوشش می‌کنم در این باره توضیح دهم، و البته این، چون نگاه محدودی به این کتاب است و صفحات مجله تحمل مقاله بلند را ندارد توضیح من نیز بسیار فشرده خواهد بود.

کم و بیش در حدود هفت هزار سال پیش انسان تقویم "دوازده ماهه" را کشف و اختراع کرد. این زمانی است که انسان دارد روش کاشت و داشت و برداشت را تمرین می‌کند. گندم تازه اهلی شده و انسان شکارچی دارد پا به



میدان زندگی کشاورزی می‌گذارد. نخستین و مهمترین مسئله این است که برای عبور از مرحله کشت دیم و ورود به کشت غیردیم و گسترده باید دانست که چه موقع باید کاشت، چه موقع آبیاری کرد و چه موقع برداشت کرد. انجام این کار به یک "تقویم" نیازمند است. سومریان قدیم گویا در آغاز یازده برج را تنظیم کردند، و بعد کم کم آن را گسترش داده و به دوازده برج تبدیل کردند. این طبقه‌بندی یکی از نزدیکترین طبقه‌بندی‌ها نسبت به دایره چرخش زمین به دور خورشید است، و از آنجایی که زمین تا حدی بیضوی می‌چرخد پنج روز و چند ساعت اضافه می‌آید که گویا در فرهنگ‌های باستانی این پنج روز از اهمیت خارق‌العاده‌ای برخوردار شد، چرا که نگاه انسان به تقویم که بر مبنای چرخش منطقه البروج شکل گرفته بود یک نگاه به کلی ماوراء طبیعی بود. همه چیز از جمله اعداد بعد مقدس داشتند. پس این پنج روز نیز از اهمیت شگفتی برخوردار بود و مشکل غریبی برای انسان ایجاد کرده بود، چون کشف کرده بودند که دایره ۳۶۰ درجه است، پس آن ۵ درجه و آن چند دقیقه اضافی از ابعاد ماورایی قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده بود. دلارام عزیز، احتمالاً آن "پنج تن آل عبا" که این همه به نظر شما مضحک آمده ریشه در همین پنج درجه غیر عادی دارد. در این لحظه من ابروهای شما را می‌بینم که برای مسخره کردن من به سوی بالا می‌رود. همینجا خدمتتان عرض کنم که ارتباط انسان با تقویم امروز هم جنبه‌ای ماورایی دارد. می‌دانید که در آغاز بهار، ساعت را به اندازه یک ساعت جلو می‌کشند تا انرژی صرفه‌جویی کنند. بخشی از کشاورزان امریکایی به دولت امریکا شکایت کردند که این کار درستی نیست، چون با جا به جا کردن ساعت "آفتاب" یک ساعت دیرتر به کشتزار می‌خورد و محصول ناقص می‌شود! (حالا منم یکی از علامت تعجب‌های عجیب شما را مورد استفاده قرار دادم). دقت می‌کنید که آنقدر که "ساعت" محترم است آفتاب محترم نیست. یعنی در حقیقت آفتاب تابعی از ساعت است. من این را که شنیدم یاد مادرم افتادم که از این جا به جایی ساعت بسیار دلخور است و می‌گوید یک ساعت از عمرش کم می‌شود! (علامت تعجب دوم). اما فکر می‌کنم همین دو مثال کافی باشد. اگر انسان قرن بیستم تا این حد نسبت به ساعت و تقویم حساس است انسان باستانی بدون شک از حساسیت بیشتری برخوردار بوده. او دایره آسمان را به دوازده بخش تقسیم کرده بود و هر بخش را به سی درجه تقسیم کرده بود و به هر بخش نامی داده بود. اما این تنها نبود، بلکه هر صورت فلکی ارتباط بسیار دقیقی با زمین

داشت. به طور مثال برج نخست که "حمل" یا قوچ باشد نشانه‌ای بود از ارتباط گله‌داران گوسفند با آسمان، و برج "ثور" یا گاو، ارتباط میان گله‌داران گاو را با آسمان تعیین می‌کرد و... برج "سنبله" یا باکره نشانه ارتباط کشاورزان با آسمان بود، و به همین ترتیب هر برجی به جمعی مربوط می‌شد، و هر روزی به معنایی و هر ساعتی به معنای دیگر و هر دقیقه‌ای باز به معنایی دیگر. این مقدمه آن مذهبی است که بعدها به نام شیعه نامیده شده. از صاحبان اصلی این مذهب عده محدودی باقی مانده‌اند که به آنان صابثیان می‌گویند (که نامشان در قرآن با احترام ذکر شده). در خوزستان آنان به "صبی" مشهورند. آنان ستاره پرست هستند و به بروج دوازده‌گانه باور دارند. این تقویم و این طبقه‌بندی دوازده‌تایی به قدری مهم است و از سوی دنیا پذیرفته شده که شما امروز مجسمه‌ها و نقاشی‌ها و تصاویر این بروج دوازده‌گانه را در همه جا می‌بینید، اما نخستین آریایی‌هایی که وارد فلات ایران شدند (که من به رغم نظر دانشمندان جدا باور دارم که خود این سومریان یکی از نخستین اقوام آریایی هستند که به این فلات وارد شدند)، نیز تحت تاثیر این طبقه‌بندی قرار گرفتند، و ایزدان دوازده‌گانه آئین زرتشتی و هفت امشاسپند (که باز این هفت از مفاهیم آسمانی می‌زاید که فعلا جای بحثش نیست) از آن الهام گرفته شد. در آغاز شاهنامه، طهمورث دیوبند، دیوان را وامی‌دارد تا به او و مردانش سواد بیاموزند. به راستی این دیوها چه کسانی هستند؟ آیا همین سومریان نیستند که دارند در حین سواد آموزاندن آئین متکی به ارزش‌های دوازده‌گانه‌شان را حقه می‌کنند؟ بعد اما یعقوب، پسر ابراهیم نیز صاحب "دوازده" پسر می‌شود و بعدها قبایل دوازده‌گانه یهودی طبقه‌بندی می‌شوند که هر کدام حرفه یا حرفه‌های تخصصی ویژه‌ای دارند. بعد اما حواریان اولیه عیسی مسیح دوازده نفر هستند. و اخیراً فیلمی دیدم که سفینه‌ای را نشان می‌داد و تصمیم گیرندگان اصلی در سفینه دوازده نفر بودند که پشت یک میز با دوازده صندلی می‌نشستند. پس به طوری که می‌بینید این "دوازده" باستانی همینطور پیش آمده و در هر جا به شکلی ظاهر شده. نکته جالب تحول شخصیتی نمایندگان بروج دوازده‌گانه است. در شکل باستانی این بروج گاهی در شکل حیوان و گاهی در شکل انسان و گاهی در شکل نیمه انسان نیمه حیوان و بالاخره در مورد ویژه‌ای (ترازو) به شکل ابزار نقش شده‌اند. در مرحله بعدی که آئین زرتشتی باشد آنان به صورت دوازده ایزد شکل می‌گیرند. در تعریف یهودی به چهره دوازده پسر ظاهر می‌شوند. همین تصویر به اسلام منتقل می‌شود و در



تعریف شکل شیعه آن، دوازده پسر، منتهی با ابعاد زمانی ظاهر می‌شوند. مطالعه کتاب‌های مذهبی به ویژه اصول کافی نشان می‌دهد که در شکل دادن به مذهب شیعه درباره همه چیز به نحوی "عقلایی" تصمیم گرفته شده. به طور مثال در آغاز این کتاب می‌گوید بعضی‌ها گفتند به گندم نماز بخوانیم، ما گفتیم به خاک نماز می‌خوانیم. بعضی گفتند چهار امام، بعضی گفتند هفت امام ما گفتیم دوازده امام... البته در این لحظه کتاب در اختیارم نیست تا بتوانم عین جملات را بنویسم، اما محتوای آنها در همین حدودی بود که نوشتیم. در قرآن ترجمه قمشه‌ای کوشش شده تا حضرت علی و حضرت فاطمه را با آب‌های شیرین و شور هم‌هویت کنند، که این دقیقاً همان اسطوره آفرینش به روایت سومری است. در این اسطوره "تیامات" مادینه دریا و آب شور و "آپسو" نرینه و آب شیرین است و این دو زن و شوی هستند.

پس، از آئین باستانی سومری، که متکی بر کشف تقویم و طبقه‌بندی دقیق آن است، تا آئین شیعه، ما در یک هزارتوی تاریخی گام برمی‌داریم که همه چیز به هم شبیه است و منتهی هر بار به تفسیر جدیدی آزموده می‌شود. در حقیقت اهمیت باب نیز در همین نکته نهفته است که مستقیماً به جنگ تقویم رفت و بروج نوزده‌گانه را ساخت و درجه‌ای از درجات آسمان را محدود کرد، چرا که اگر نوزده ماه نوزده روزه را در یکدیگر ضرب کنیم عدد ۳۶۱ را به دست می‌آوریم که از مجموعه روزهای پنج‌گانه اضافی یک روز می‌کاهد. این البته برای کسانی که مجذوب ادبیات رمزی هستند مفهومی بس والا را به ذهن متبادر می‌کند، اما باید توجه داشت که گزینش نوزده ماه به جای دوازده ماه این اشکال را به همراه می‌آورد که ربط منطقی بروج و ساعت از میان برداشته می‌شود، گذشته از آن که زمان‌بندی کاشت و داشت و برداشت نیز دستخوش گرفتاری می‌شود. پس به رغم جذابیت موضوع عقل سلیم حکم می‌کند که همان بروج دوازده‌گانه را که سومریان ابداع کرده بودند حفظ کنیم. و یا ستاره پنج‌پری را که باب نقش کرده اگر محاسبه کنیم یکی از باستانی‌ترین تصویرهایی است که انسان به دست داده که به احتمال قوی به همین پنج روز اضافی و پنج تن آل عبا بازمی‌گردد. این علامت به راستی به اندازه عمر تمدن انسان قدیم است.

منظور من از این حرف‌ها این نیست که بیاییم و به مذهب شیعه باور داشته باشیم، منظورم فقط این است که این مذهب به اندازه عمر انسان متمدن، باستانی است و پذیرش ماه‌های نوزده‌گانه باب نیز عقاقلانه به نظر

نمی‌رسد، چرا که به راستی زمین به شکل دایره به دور خورشید نمی‌گردد و بلکه اندکی بیضوی می‌چرخد و در بعضی از صور فلکی در مقایسه با دیگر صورت‌ها زمان بیشتری را جارو می‌کند، و تازه به دلیل نوسانی که دارد عقب رفت هم می‌کند و هر دو هزار سال به اندازه یک صورت فلکی عقب می‌رود و همه اینها انسان باستانی را گیج و مبهوت می‌کرده و انسان امروز را نیز شگفت زده می‌کند.

پس بحث در این نیست که آئین شیعه بهتر است یا آئین بهایی. همین آئین بهایی که امروز اینهمه خوب و صلح‌جو است، فردا اگر بنا باشد در جای بدخیمی همانند ایران حکومت کند دست به زیاده‌روی خواهد زد. ما می‌دانیم که در این بیست و پنج سال اخیر مذهب زیاده‌روی‌های زیادی کرده است. ما می‌دانیم که بعضی از این شخصیت‌های مذهبی آنقدر دزدیده‌اند که دیگر بیش از آن امکان ندارد. همچنین می‌دانیم که بعضی از این شخصیت‌های مذهبی آنقدر آدم کشته‌اند که بوی مردار می‌دهند، اما توجه کنیم که این مسائل به خود مذهب شیعه ربطی ندارد، که اما در حقیقت اگر فردا هم مذهب شیعه را از جای بکنیم چیز دیگری به سرعت جای آن را خواهد گرفت که به همان نسبت خشن و ستیزه‌جو خواهد بود. این فرمان جغرافیا و شرایط آب و هواست، و این مذهب شیعه نیز در همین محیط زاییده شده و با آن مناسبت دارد.

دلارام مشهوری توجه نکرده است که آئین شیعه وجه کشاورزانه مذهب اسلام است. در همین ایران خودمان اقوامی که در زمین‌های کم بار زندگی می‌کنند (بلوچ‌ها) و یا بیشتر گله‌دار هستند تا کشاورز (کردان) اغلب سنی هستند. نکته دیگری که دلارام مشهوری توجه نکرده است آن که عرب‌های به اصطلاح ایشان "وحشی" تقریباً همگی سنی هستند. بدنیست بدانیم که گریه و زاری و عزاداری بسیار زیاد در آئین شیعه ریشه در همان هجوم‌های تاریخی دارد که مردم از "سلاح" گریه و "عزاداری" برای به زانو در آوردن دشمن استفاده می‌کردند. حالا خودمانیم، زنان بیشتر گریه می‌کنند یا مردان؟ فکر می‌کنم باور داریم که زنان بیشتر گریه می‌کنند. این نیز یکی از رمزهای مذهب شیعه است. این آئین یا به قول بهاء‌الله، این حزب در ذات خود، همانند هر آئین کشاورزی، مادرتبار است. منتهی به گونه ویژه‌ای مادرتبار است. نیاکان محترم ما برای آن که "مرد وحشی" تن به بیگاری داده و یوغ رعیتی را به گردن بگیرد و از عصر شکار و از "بهشت" خارج شود زحمت فراوانی کشیدند تقریباً تمام کارهای سستی که



ما انجام می‌دهیم در آغاز به وسیله زنان ایجاد شده. اکنون برای آن که مردان نیز کار کنند "عملیات های" زن سازی روی آنها صورت گرفته. لطفاً به اسطوره "زن ریش دار" که بناست امام زمان را بکشد توجه کنید. آنانی که مردان را "زن" کردند می‌دانستند روزی خواهد رسید که این بنده و رعیت قیام خواهد کرد و قیدها را خواهد شکست.

توجه به این نکته نیز ضروری است که حجاب برای نخستین بار در غرب ایران به وجود آمده. بانو سیدوری، در اسطوره گیل گامش، "نگهبان تاک و فروشنده شراب، دارای "حجاب" است (لابد خود را از چشم شکارچیانی همانند گیل گامش پنهان می‌کند). او در عین حال کاسه و کوزه می‌سازد، پس احتیاطاً خودش اسطوره آدم سازی از خاک و آب را به وجود آورده... و روشن است که اگر بخواهیم از این نکات گفتگو کنیم باید کتاب مفصلی بنویسیم و یک کم هم رمزی بنویسیم که اسباب دردسر نشود. هدف من هم از نوشتن این چند کلمه فقط توجه دادن به این مطلب است که اگر قصد مبارزه با مذهب شیعه را دارید باید بدانید که "این عجزه عروس هزار داماد" است. باید شیرجه بروید تا عمق حداقل هفت هزار سال و بعد روی طول و عرض هفتاد و پنج میلیون انسان که در پنجاه هزار ده و صدها شهر مشابه ده و روستای بسیار هیولایی تهران زندگی می‌کنند و پاسداران سنت‌های عتیق هستند مطالعه بکنید و اینها کار یک نفر و یک روز و یک سال نیست. راستی به این نکته نیز توجه کنید که مانویان روزی پنج بار نماز می‌خواندند. گویا البته هم در جهت جنوب (پدر) و هم در جهت شمال (مادر) نماز می‌خواندند. پس می‌توان باور کرد که مردمان قدیم متمدن‌تر از ما بودند. این نکته هم قابل بررسی است که مسلمانان چین نمازهای پنجگانه را با نام‌های فارسی می‌نامند. حالا لطف کنید و عرب‌های وحشی را در اینجا پیدا کنید...

پیشنهاد می‌کنم تاریخ را بدین گونه نگاه کنیم:

(۱) توجه به شرایط اقتصادی، به نحوی که دانشمندانی همانند مارکس در این باره گفتگو کرده‌اند. روشن است که بیچه از لحظه‌ای که به دنیا می‌آید غذا می‌خواهد و هیچکس بهتر از مارکس به این ساختار نگاه نکرده است.

(۲) نیازهای جنسی و مسئله بقای نسل، به نحوی که دانشمندانی همانند فروید و بسیاری دیگر درباره آن بحث کرده‌اند.

(۳) شرایط آب و هوا. پس در نتیجه در بیابان‌های عربستان نمی‌توان دنبال گردو گشت و در دشت‌های کم آب ایران باید پای مردم را به زمین بست تا بپذیرند از

حریم قنات دفاع کنند و حاضر به حفر آن باشند و پاداش دادن به آنان در هر لحظه ممکن نیست. این است که در جریان تاریخ همیشه بخشی از پاداش حواله آسمان شده و روستائی نیز چنان در زیر این معنا خورد شده بود که در مقطع ۱۳۵۷ در ابعاد چند میلیون نفری به خیابان ریخت. من فکر می‌کنم نام دیگر انقلاب اسلامی انقلاب روستایی است، انقلاب داسی که به زمین گذاشته شده تا صاحب آن قاب دستمال شستن ماشین در خیابان‌های تهران را به دست بگیرد. تکلیف چکش هم روشن است، اصلاً حضور نداشته.

(۴) موقعیت جغرافیائی. معنی این حرف این است: شما نه از شر اعراب ایمن هستید و نه از ترک‌تازی ترکان و مغولان. ترکان که آمده‌اند و ساکن خانه شده‌اند و همه ما اندکی ترک هستیم و مغولان نیز هر لحظه ممکن است از راه برسند. معنی این حرف چیست؟ معنی‌اش این است که ما در یک چهار راه جغرافیائی زندگی می‌کنیم و هیچ آدم عاقلی در سر چهار راه لخت نمی‌شود، بنابراین هرکس دلش می‌خواهد مینی ژوپ بپوشد بهتر است به امریکا مهاجرت کند.

(۵) تکنولوژی و درجه رشد آن. درست همینجاست که سر خر توی خمره گیر کرده. یک انقلاب اگر پیش زمینه رشد تکنولوژیکی نداشته باشد هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. اصولاً انقلاب یعنی انقلاب تکنولوژیکی. در این زمینه نه مذهب شیعه کاری می‌تواند بکند و نه آئین بهایی. باید مردم را آرام آرام با تکنولوژی مدرن به معنای عمقی آن آشنا کرد. می‌خواهید باور کنید می‌خواهید نکنید انقلاب اسلامی ربطی به آخوندها ندارد، انقلاب اسلامی متعلق به روستاییان تازه مهاجر به شهرهاست که درک درستی از رشد تکنولوژی نداشتند و فکر می‌کردند اداره یک بانک به متخصص اقتصاد نیاز ندارد، فقط کافی است شخص امینی را آنجا بگذاریم، حالا بی‌سواد هم باشد باشد. البته در این موج خرسواری آخوندان سوار خر شدند (و خر در این مذهب باستانی سومریان معنای بسیار مهمی دارد). و توجه! این مفاهیم پنجگانه را نباید در پیش درآمد کتاب بنویسیم، و بعد به دست فراموشی بسپاریم. مسئله این است که هروقت هوس کردیم به عرب‌ها فحش بدهیم باید بیدرنگ به یاد مفاهیم پنجگانه بیفتیم. می‌بینید که عرب‌ها دارند آمریکای‌ها را از بهشت چهارصدساله شان بیرون می‌کشند. خیلی جالب است که عربستان در بیشترین حد فاصله نسبت به آمریکا قرار گرفته، اما برحسب قوانین ویژه "بیابان" می‌کوشد مسئله‌ای را به آمریکای‌ها تفهیم کند. و پوزیتیویسم آمریکایی را به



گونه‌ای تحت تاثیر قرار داده که تاریخ جهان با ۱۱ سپتامبر دستخوش تغییر می‌شود. البته چون آمریکا در مجاورت عربستان زندگی نمی‌کند (قانون جغرافیایی) تغییر تاریخ جهان شکل و جلوه دیگری پیدا می‌کند. اما امپراتوری ساسانی در برابر قوم وحشی از پای در می‌آید. لطفاً به عوامل درونی خود این امپراتوری توجه کنید. شما باور نکرده‌اید که سلمان پارسی مزدکی بوده که به عربستان گریخته، اما خودتان به پاریس گریخته‌اید و کتاب می‌نویسید. پرسش این است که او چرا نباید این کار را کرده باشد؟

اکنون مسئله را به این صورت بررسی کنید:

(۱) آمریکا در مجاورت بیابان عربستان قرار گرفته.

(۲) گره‌های عقیدتی که قصد ایجاد تحول در آنجا را داشته‌اند (مثلاً مزدکیان) به نحو وحشیانه‌ای سرکوب شده‌اند و شاپور ذوالاکتافی شانه‌های آنها را سوراخ کرده و از سقف آویخته. بعد هم همه را کشته است (ماجرای انوشیروان به اصطلاح عادل و مرد زرگر را به خاطر بیاورید که فقط به این جرم که در خواست کرد پسرش

در مدرسه اشراف درس بخواند به همراه تمامی خانواده‌اش به دار مجازات آویخته شد و اموالش نیز مصاده شد).

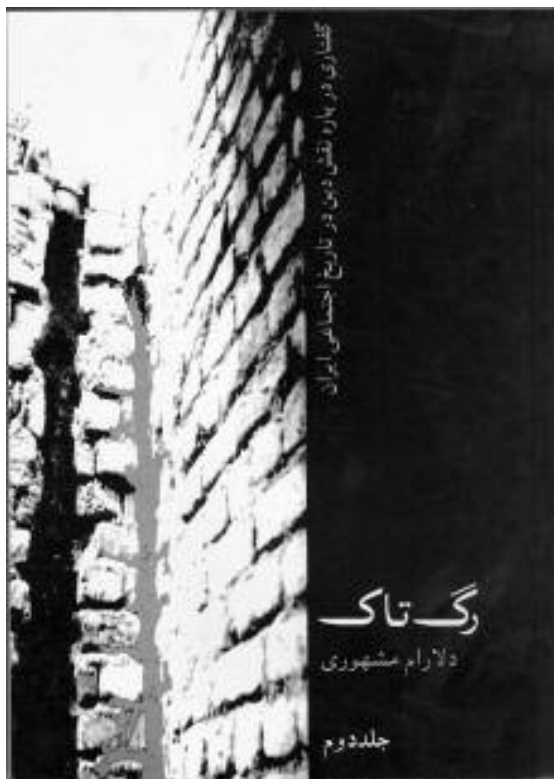
(۳) سیاهان که به شدت عصبی شده‌اند و از زورگویی به تنگ آمده‌اند دسته دسته مسلمان می‌شوند (به شورش سیاهان در لوس‌آنجلس فکر کنید که شهر را به آتش کشیدند. من یک ماه پس از این حادثه به لوس‌آنجلس رسیدم. مامور سپاهپوست فرودگاه از من پرسید: ایرانی هستی؟ و هنگامی که من پاسخ مثبت دادم با اشتیاق دست مرا فشرد).

(۴) اقوام غیراروپایی که احساس حقارت می‌کنند با شوق به این عربستان نگاه می‌کنند که از آنجا صداهایی به گوش می‌رسد.

(۵) بومیان آمریکا که در زیر بار فشار تاریخی له شده‌اند نیز به نوبه خود به این عربستان نگاه می‌کنند.

حالا به نظر شما چه اتفاقی می‌افتد؟

و اگر بخواهیم این بحث را ادامه بدهیم باید کتابی دو جلدی بنویسیم.



## رگ تاک

گفتاری درباره‌ی نقش دین در تاریخ اجتماعی ایران

دلارام مشهوری

انتشارات خاوران

